

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# میتاق

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی  
سال نوزدهم، پاییز ۱۳۸۹



صاحب امتیاز:

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت  
مدیر مسئول: سیدعلی قاضی عسکر  
زیر نظر: هیئت تحریریه

مدیر داخلی و ویراستار: علی ورسفای  
صفحه‌آرایی و گرافیک: محمد رسولی فرد  
حروفچینی: مرکز تحقیقات حج  
لیتوگرافی و چاپ: مشعر

نشانی:

تهران - خیابان آزادی - نبش خوش - سازمان حج و زیارت  
معارضت فرهنگی بعثه مقام معظم رهبری

نشانی اینترنت: [www.hajj.ir](http://www.hajj.ir)

نشانی پست الکترونیک: [Miqat.hajj@gmail.com](mailto:Miqat.hajj@gmail.com)

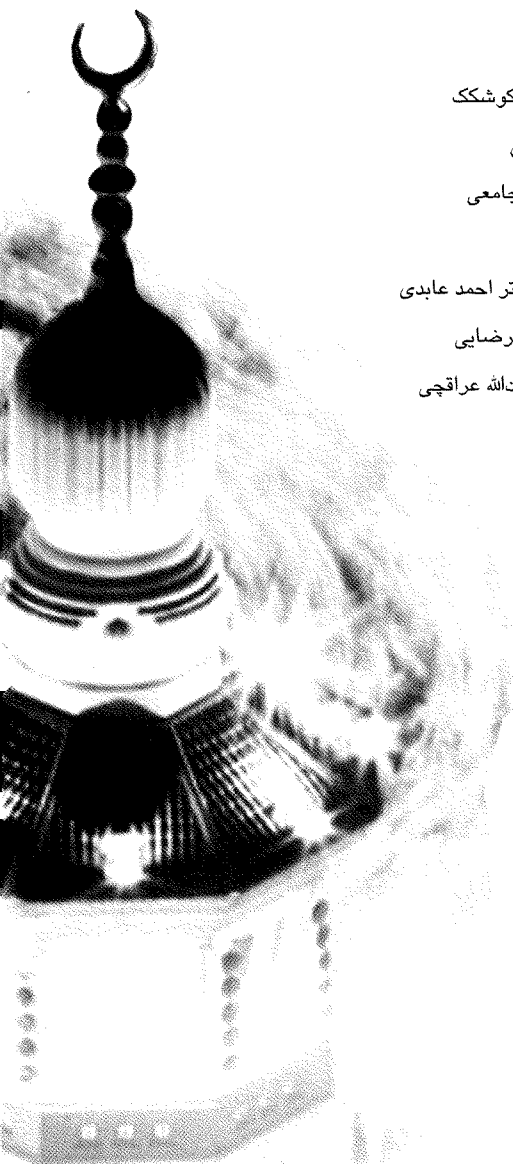
فم - صندوق پستی: ۳۷۱۷۵۱۱۱۳

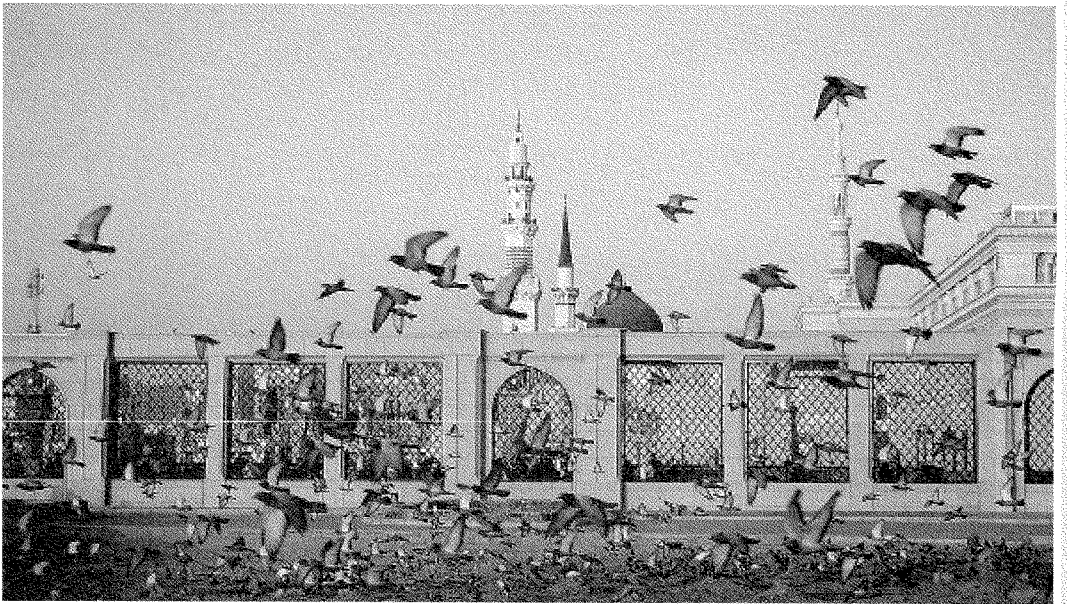
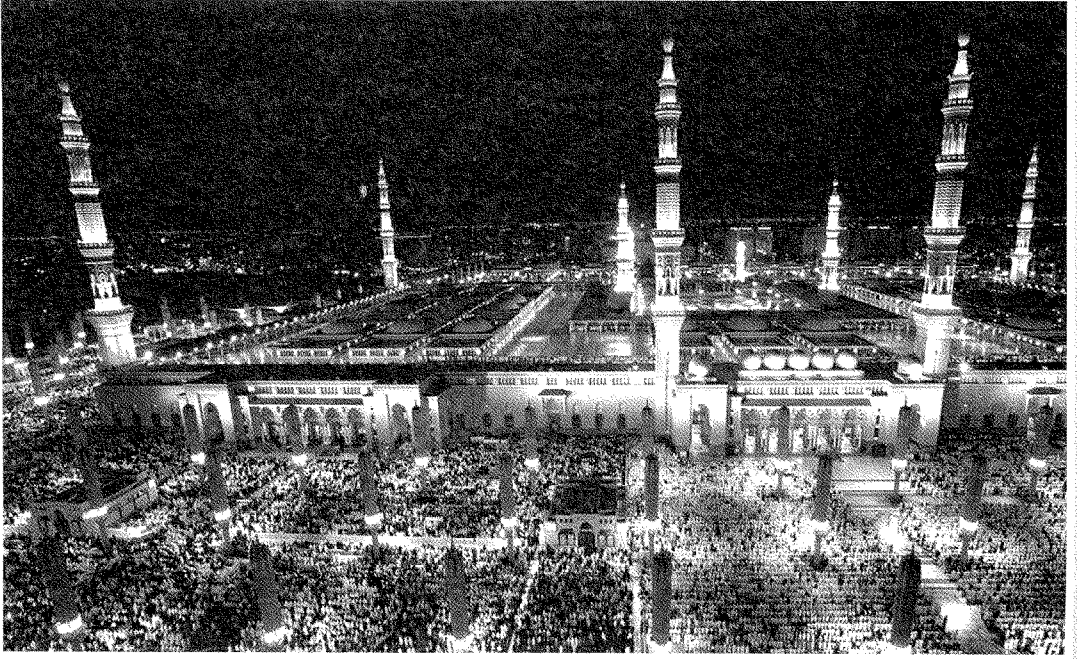
یادآوری:

مسئولیت آرا و نظریات به عهده نویسندگان آن است.  
مِقات حج، در ویرایش مطالب آزاد است.  
مقالات رسیده باز گردانده نخواهد شد.

## فهرست

- هماورد فیض و غزالی در باب اسرار حج / ۵ | احمد بهشتی
- اسفار اربعه عرفانی در حج / ۳۵ | قادر فاضلی
- حج ابراهیمی و تربیت متعالیه / ۵۳ | نجف لکزایی
- اسرار و معارف حج در نهج البلاغه / ۷۱ | محمد خطیبی کوشکک
- شفا بخشی حج / ۸۹ | مجتبی کلباسی
- آثار تربیتی و فرهنگی حج / ۱۱۳ | محمد مسجد جامعی
- رازهای عرفانی حج در تفسیرهای عرفانی قرآن / ۱۲۵ | رحیم کارگر
- «سر» چیست؟ / ۱۶۷ | گفت‌وگو با دکتر احمد عابدی
- آموزه‌های عرفانی دعای عرفه / ۱۷۳ | اکبر ترابی شهرضایی
- اوج گرفتن انسان در حج / ۲۰۹ | گفت‌وگو با آیت‌الله عراقچی







# هماورد فیض و غزالی در باب اسرار حج

دکتر احمد بهشتی

مقدمه

کتاب «احیاء العلوم»<sup>۱</sup> ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی، هم دارای فواید و مزایا بود و هم مشتمل بر عیوب و نقایص؛ چرا که هم می‌توانست رهگشای فوز و سعادت باشد و هم مشتمل بود بر حکایات خرافی صوفیه و احادیث مجعول و مکذوب و منسوب به ساحت مقدس نبویّه و هم نهی بود از روایات صحیح و آموزنده امامیه و از همه شگفت‌آورترین که،

یکی از مباحث آن، در بارهٔ آداب وجد و سماع بود که مذهب ائمهٔ بزرگوار و عالی‌مقدار اهل بیت علیهم‌السلام از آن برکنار است.

از آنجا که غزالی به گفتهٔ خودش در کتاب «سر العالمین»،<sup>۲</sup> در اواخر عمرش گرایش به تشیع پیدا می‌کند، بر فقیه و محدث و عارف و فیلسوفی چون مولا محسن فیض کاشانی گران آمد که با قلم شیوا و بیان رسای خویش، به تهذیب و تکمیل کتاب «احیاء العلوم» غزالی نپردازد و پیوستن او را به جمع علمای امامیه گرامی ندارد و قدمش را خیر مقدم نگوید.

غزالی همان است که از اشاراتش در بعضی از آثار خود استفاده می‌شود: پیش از آن که مستبصر شود، زمینهٔ فکری و ذهنی مساعدی داشته است. بنا به نوشته‌اش در کتاب «المنقذ من الضلال» هنگامی که از وی می‌پرسند: حنفی است یا شافعی؟ اعلام می‌دارد که در عقلیات، پیرو برهان و در شرعیات، پیرو قرآن است و از ابوحنیفه خطی و از شافعی براتی دریافت نکرده<sup>۳</sup> و هم در مقدمهٔ احیاء چنین آورده که احادیث نبوی را به سر و دیده، قبول کرده و از صحابه، بعضی را گرفته و بعضی را گذاشته و آن‌چه از تابعین رسیده، حجیتی ندارد؛ چرا که آن‌ها بر وی امتیازی ندارند.<sup>۴</sup>

از چنین شخصیتی، با آن همه استقلال فکری، جز این انتظار نیست که سرانجام هدایت شود و صراط مستقیم امامان معصوم را پی‌گیرد. فیض به پاس آن انقلاب درونی به تهذیب احیایش نشست.

فیض سه خدمت بزرگ به غزالی و کتابش کرد:

- نخست؛ روایات و احادیث مجعول و خرافات صوفیه را حذف کرد.

- دوم؛ روایات صحیح اهل بیت علیهم‌السلام را - که بهتر از هر چیز هدف غزالی را در باب تهذیب نفوس تأمین می‌کرد - بر آن افزود.

- سوم؛ به جای آداب سماع و وجد - که ساخته و پرداختهٔ درویشان و خانقاهیان است و روح مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام از آن بیزار است - مباحثی مربوط به آداب معیشت و اخلاق نبوت و آداب شیعه و اخلاق امامت، سامان داد و اسمی با مستأبر کتاب نهاد؛ «المحجّة البيضاء فی تهذیب الاحیاء».<sup>۵</sup>



### طرح مسأله

حج، از ارکان اسلام، بلکه تمام اسلام و کمال دین است و هر کس آن را به جانیاورد، خواهد یهودی بمیرد و خواهد نصرانی.<sup>۶</sup>  
خدای متعال فرمود:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»<sup>۷</sup>  
«و برای خدا، حج آن خانه، بر عهدهٔ مردم است [البته بر کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

می‌توان گفت: عباداتی که واجب عینی است، بر سه قسم است:

الف) عبادات یومیه؛ مانند نمازهای پنجگانه.

ب) عبادات سالیانه؛ مانند روزهٔ ماه رمضان، زکات و خمس.<sup>۸</sup>

ج) حج، که عبادت عمر است.<sup>۹</sup>

در اهمیت و عظمت حج همین بس که حقیقت آن، کوچیدن بندگان به سوی مولا و فرود آمدن آن‌ها در خانهٔ پروردگار توانا و نشستن آن‌ها بر سر سفرهٔ ضیافت خداوندگار یکتا و استقرار آن‌ها در حرم امن دادار بی‌همتاست.<sup>۱۰</sup>

از دیدگاه غزالی، بسیار شایسته است که تحت سه عنوان دربارهٔ حج بحث شود:

- فضایل حج، مکه، کعبه و ارکان و شرایط وجوب آن.

- اعمال ظاهری حج، از آغاز سفر تا بازگشت به وطن.

- آداب دقیق و اسرار خفی و اعمال باطن حج.<sup>۱۱</sup>

آنچه در اینجا مورد بحث ماست، قسم سوم است؛ چرا که پس از شناختن صورت اعمال حج، باید توجه کرد که: «در هر یک از اعمال حج، سرّی است و مقصود از وی عبرتی است و تذکیری و یا یاد دادن کاری است از کارهای آخرت.»<sup>۱۲</sup>



آری هجرت لازم است، اگر کسی جامه مهاجرت پوشد و به سوی خدا و رسول حرکت کند و سرانجام بمیرد، مزد و پاداشش بر عهدهٔ خدای متعال است.<sup>۱۳</sup> این هجرت بر دو قسم است:

«هجرت صوری، که عبارت است از هجرت به تن، از منزل صوری به سوی کعبه یا مشاهد اولیا، و هجرت معنوی، که خروج از بیت نفس و منزل دنیا است إلى الله و رَسُولِهِ و هجرت به سوی رسول و ولی نیز هجرت إلى الله است و مادام که نفس را تعلق به خویش و توجهی به انیت است، مسافر نشده و تا بقایای انانیت در نظر سالک است و جدران شهر خودی و اذان اعلام خود خواهی مخفی نشده، در حکم حاضر است، نه مسافر و مهاجر».<sup>۱۴</sup>

از منظر عرفان امام خمینی در کتاب «جهاد اکبر»:

«تمام صفات و ارستهٔ انسانی، در انقطاع کامل إلى الله نهفته است و اگر کسی بدان دست یافت، به سعادت بزرگی نایل شده است، لکن با کوچکترین توجه به دنیا محال است انقطاع إلى الله تحقق یابد».<sup>۱۵</sup>

«تمام احکام آسمانی و آیات باهرات الهی و دستورات انبیای عظام و اولیای کرام؛ از جمله حج، بر طبق نقشهٔ فطرت و طریقهٔ جبلت بنا نهاده شده و تمام آن‌ها دارای دو مقصد است؛ یکی استقلال، یعنی توجه دادن فطرت به کمال مطلق و شؤون ذاتیه و صفاتیّه و افعالیّه او و دیگری عرضی و تبعی است؛ یعنی متنفر ساختن فطرت از دنیا و طبیعت».<sup>۱۶</sup>

حقیقت و باطن حج، انسان را از دنیا و طبیعت دور می‌کند. از نظر امام خمینی علیه السلام، طبیعت «امّ النقاص و الأمراض» است و بسیاری از دعوت‌های قرآنی و مواعظ الهی و نبوی و وکوی طاعات و عبادات، برای رهایی از آن و رسیدن به کمال مطلق است.<sup>۱۷</sup>

از دیدگاه امام صادق علیه السلام هر کس حجت الاسلام را به جا آورد، گره آتش را از گردن خود می‌گشاید و هر کس دو حج کند، تا روز مرگ، در خیر و سعادت و نیکی است و هر کس سه حج پای پی کند؛ خواه بعد از آن حج کند یا حج نکند، به منزلهٔ کسی است که همه ساله حج کند.<sup>۱۸</sup>

امام علی علیه السلام برای چند کس ضمانت بهشت کرده است: یکی از آن، هر کسی است که در سفر حج از دنیا برود.<sup>۱۹</sup>



از دیدگاه آن حضرت، خدای متعال حج را وسیله امتحانی بزرگ و سخت و آمادگی کامل قرار داد، تا سبب رحمت و رسیدن به بهشت گردد. سختی‌های حج برای این است که تکبر از دل‌ها ریشه کن شود و فروتنی جایگزین گردد.<sup>۲۰</sup>

### گام‌های نظری و روانی

کارهایی که انسان انجام می‌دهد، هدفمند و دارای غایت است. حتی همان کارهایی که عبث و بیهوده نامیده می‌شود نیز بدون غایت نیست. همین کارها نیز هدفمند است. منتهی باید توجه داشت که هدف، ممکن است عقلانی و متعالی و ممکن است نفسانی و حیوانی باشد. به این قسم می‌گویند: عبث و بیهوده.

حج نیز بیرون از این دو قسم نیست؛ چرا که ممکن است برای تجارت و کسب شهرت و سیر و سیاحت باشد و ممکن است برای قربت و از روی خلوص نیت و به منظور کسب علو رتبت و منزلت باشد.

بنابراین، باید دید حاجی در درون خود، چه مراحل باید طی کند که حجی ابراهیمی و مناسبی محمدی به جای آورد.

### ۱. حج را باید فهمید

خدای متعال علت دوستی مسیحیان واقعی را با مسلمانان، اینگونه بیان کرده است که برخی از آن‌ها دانشمند و راهبانند و تکبر و گردن کشی نمی‌کنند.<sup>۲۱</sup>

راهبان از مردم فاصله می‌گرفتند و بر قلّه کوه‌ها ساکن می‌شدند، تا از لذات دنیا فاصله گیرند و با خدای خود مأنوس شوند.

هنگامی که از پیامبر خدا ﷺ درباره رهبانیت و سیاحت پرسیدند، رهبانیت را به جهاد و حج، و سیاحت را به روزه تفسیر کرد و اعلام داشت که خدای متعال به جای رهبانیت پیشینیان به امتش جهاد و حج داده است.<sup>۲۲</sup>

خدای متعال کعبه را شرافت بخشید و آن را خانه خود نامید.<sup>۲۳</sup> او سرزمین مکه را حرم خانه خود و عرفات را پیشگاه یا جلوخان آن ساخت و آن چنان حرمت و قداست حرم را پاس داشت که شکار حیوانات و کندن گیاه و درخت آن را ممنوع کرد.

آری حرم جایگاهی است که زائران پادشاه مطلق از راه‌های دور، خسته و کوفته در آن جا گرد می‌آیند تا به محضرش بار یابند و در برابر جلال و عظمتش خاضع و خاشع گردند. این مسافران خسته و کوفته اعتراف دارند که او در زمان و مکان نمی‌گنجد و جز او کسی را سزاوار ربوبیت نمی‌شناسند و جز در پیشگاه او پیشانی عبودیت بر خاک نمی‌سایند. به خاطر تقویت خضوع و خشوع و بندگی است که آن‌ها را به کارهایی وامی‌دارد که هم نامأنوس است و هم عقل‌ها از درک معانی آن‌ها عاجز و ناتوانند. اینجا انگیزه‌ای جز فرمان برداری و محرّکی جز سرپرده‌گی و غایتی جز کمال تسلیم و نهایت بندگی، حاکم نیست.

در این وادی خضوع و خشوع و در این میدان دلدادگی، که خاکیان هم نشین عرشیان می‌شوند، عقل زمینی را جایگاهی و خرد غیر قدسی را پایگاهی نیست. آری آن‌جا محکمه عشق است.

عقل آن جا برف بود و آب شد.

آن چه عقل می‌شناسد، طبیعت آدمی به آن متمایل است. این تمایل، پشتوانه امر و برانگیزنده انسان به کوشش و تلاش است و این نمی‌تواند انسان را بر قلّه کمال و انقیاد و تسلیم نشانند؛ ولی از آن‌جا که عقل را در وادی مناسک عاشقانه حج راهی نیست، حالت ویژه رقیب و عبودیت و تسلیم و سرپرده‌گی در انسان متجلی می‌شود و به همین جهت است که می‌گوید: «لَتَبْك بِحِجَّةٍ تَعْبُدُ وَ رِقًا»؛ حال آن که در نماز و عبادات دیگر، چنین نیست.

حکمت خداوندی و عنایت پروردگاری، نجات و وارستگی انسان و گسستگی قیود و وابستگی‌ها را اقتضا می‌کرد تا در مسیر انقیاد و بندگی کامل و گذشتن از منیت و فناء در عبودیت قرار گیرد و از متقضای طبیعت و اخلاق دنیوی - که دنیا را هدف می‌گیرد - و اخلاق اخروی - که نجات از دوزخ و دخول بهشت را می‌جوید - خلاصی یابد و به اخلاق الهی متخلّق شود و از خدا جز خدا نخواهد و با تمام وجود به پیشگاهش زمزمه کند که: «چون تو دارم، همه دارم، دیگرم هیچ نباید.»

رسیدن به چنین مرحله‌ای با عبادات متعارف روزانه و سالیانه، ممکن نبود؛ بلکه عبادتی دیگر می‌طلبید از مقوله‌ای برتر و آن عبادت حج بود که در همه عمر یک بار واجب می‌شود.

اگر نفوس بشری و قلوب مشتغل به فواید عقلایی عبادات، از افعال شگفت آور حج تعجب می کنند، به خاطر این است که از اسرار دل باختگی و از راز و رمز سر سپردگی و عبودیت محض غافل اند.

آری حج را اینگونه باید فهمید.

فهم و ادراک، مقدمه علمی هر فعل اختیاری است و خود مشتمل است بر تصور فعل و تصدیق به فایده آن.

اگر انسان حج را آنگونه که هست تصور کند و ماهیت عبادی آن را جدای از ماهیت سایر عبادات تمیز دهد و فواید و الا و بی همتای آن را بشناسد و از رازها و رموز و اسرار بی بدیل آن مطلع شود، گویی به وجود ادراکی حج نایل شده و لیبی از آن تر کرده است.

کسی که تشنه است، همین که آب را تصور و به فایده آن تصدیق کرد، نخست به وجود ذهنی سیراب می شود. آنگاه می کوشد که به وجود خارجی، نیز سیراب گردد.

حاجی نیز با تصور حج و تصدیق به فایده آن، نخست به وجود ذهنی حاجی می شود، سپس می کوشد که در عالم خارج و به وجود خارجی نیز حاجی شود.

## ۲. شوق از فهم پدید می آید

اگر شناخت حقیقت حج مقدمه علمی است، شوق به حج مقدمه انفعالی است؛ چرا که نفس آدمی تحت تأثیر کامل قرار می گیرد و شوق زیارت خانه عتیق دوست، بی قرار و بی آرامش می کند.

کسی که از عمق جان و از کنه روان کعبه را خانه معشوق و حرم را کوی محبوب شناخته، می داند که به سوی خدا می رود و آگاه است که برای زیارت او می شتابد.

آری، آن که به زیارت خانه دوست می رود، باید بداند که در آن جا، به جز میعاد ظاهری و به جز میقات خاکی، میعاد دیگری و میقاتی برتر دارد. میعادش دیدار وجه الله و میقاتش رسیدن به لقاء الله است. پس باید اسباب دیدار و مقدمات لقاء را فراهم کند و مشتاقانه، طریق وصول را با پای تن و بال و برجان پیماید و هیچ شاغلی او را از هدف باز ندارد.

هر کس به هر که و به هر چه عشق می ورزد، به تمام متعلقات او نیز عشق می ورزد. کعبه بیت الله است. این بیت، معشوق بالذات و مطلوب بالأصالة نیست؛ ولی چون خدای متعال به



آن شرافت بخشیده و دو پیامبر پدر و پسر را مأمور کرده که آن را برای طواف کنندگان و معتکفان و راکعان و ساجدان طاهر کنند.<sup>۲۴</sup> مورد علاقه هر خداجویی است علی‌رغم این که حاجیان بی‌معرفت خانه را می‌جویند، او صاحب خانه را می‌جوید و شتابان و زمزمه‌کنان می‌گوید:

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار      او خانه همی جوید و من صاحب خانه

عارف فرهیخته و خدا جوی دل شیفته، از عمق جان و روانش فریاد می‌زند و این نغمه روح انگیز را به آهنگی ملکوتی در نای قلب گشاده خویش می‌دهد:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست      عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

کسی که به هستی عشق می‌ورزد؛ چرا که از اوست، چرا به کعبه عشق نورزد که معشوق به آن شرافت بخشیده و به آن گفته است: خانه من؟! همین تشریف خدایی و همین تکریم

خدایگانی، به تنهایی برای برانگیختن شوق زیارت، کفایت می‌کند؛ ولی حاجی با معرفت و پوینده راه شهود و ریاضت و دل‌باخته‌لقاء و رؤیت، می‌داند که چه پاداش‌ها در حج نهفته است و از همه بالاتر، لقاء الله و رؤیت جمال بی‌مثال دوست است.

حج، خوان گسترده‌ای است که هر کسی با هر اشتیایی از سر آن خوان سیر بر می‌خیزد. آن که دنیا می‌خواهد، کومه فکر است؛ ولی به دنیایش می‌رسد و در آخرت بی‌بهره است.<sup>۲۵</sup> آن که دنیا و آخرت و نجات از دوزخ را می‌جوید، هم‌تی برتر دارد و صد البته که او نیز به مرادش می‌رسد.<sup>۲۶</sup>

اما آن که حجی برتر می‌کند و دنیا و ما فیها را پشت سر انداخته و بهشت و دوزخ را نادیده انگاشته و در فراق یار طاقتش به طاق رسیده و ناله کنان می‌گوید: «گیرم بر عذابت شکیبایی کنم، بر فراق چه کنم؟! و گیرم با حرارت آتش دوزخت کنار بیایم، چگونه خود را محروم از کرامتت بنگرم؟!»<sup>۲۷</sup> چه کند؟!!

پس نباید پرسید که غرض و مقصود از اعمال حج چیست؟!!

آن‌ها که سؤال می‌کنند، «از غفلت ایشان بُود از حقیقتِ کارها؛ که مقصود از این، بی‌مقصودی است و غرض از آن، بی‌غرضی است، تا بندگی بدین پیدا شود و نظر وی جز به محض فرمان نباشد و هیچ نصیب دیگر - عقل را و طبع را - بدان راه نباشد تا آن خود، جمله اندر باقی کند که سعادت وی اندر پستی وی است تا از وی جز حق و فرمان حق هیچ چیز نماند»<sup>۲۸</sup> ناگفته نماند که تعبیراتی از قبیل «لقاء الله» یا «نظر به وجه الله» که در کتاب و سنت نیز آمده، دیدار عرفی و لقای جسمانی و نظر با چشم سر و وجه یا صورت ظاهری نیست؛ بلکه این‌ها حقایقی است که جز راسخان در علم پی به راز و رمز آن‌ها نمی‌برند.<sup>۲۹</sup>

### ۳. عزم تالی شوق است

آخرین مقدمه از مقدمات فعلی اختیاری، عزم و اراده است. عزم و اراده را مقدمه فعلی می‌نامند؛ چرا که اراده فعل نفس است. هر فعل اختیاری ارادی است؛ ولی لازم نیست که هر فعل اختیاری، ارادی باشد؛ و گرنه سر از دور و تسلسل در می‌آورد.

با پدید آمدن این مقدمه فعلی، حاجی به تکاپو می‌افتد و به شوق رؤیت بصری بیت الله و رؤیت باطنی وجه الله - اگر اهلیت داشته باشد - از هر جا باشد، خود را به حرم می‌رساند و

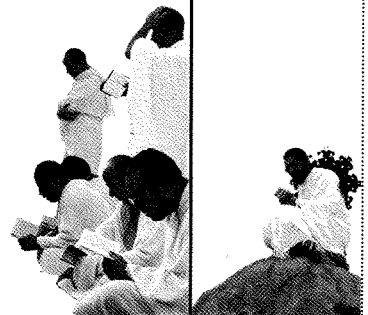
در دریای مَواجِ زائرانِ بیتِ غرق می‌شود تا شاید به خیل اندک زائران وجه الله نایل گردد؛ چرا که آن دریای معراج، حاجی واقعی نیست. به نقل کیمیای سعادت: «یکی از بزرگان... گفت: یک سال حج کردم. شب عرفه دو فرشته را خواب دیدم که از آسمان فرود آمدند، با جامه‌های سبز، یکی آن دیگری را گفت: دانی که امسال، حاج چند کس بوده‌اند؟ گفت: نه، گفت: ششصد هزار بودند. گفت: دانی که حج چند کس پذیرفتند؟ گفت: نه. گفت: حج شش کس پذیرفتند و من از خواب در آمدم.»<sup>۳۰</sup>

مؤید رؤیای فوق، بیان امام سجاد علیه السلام است که به هنگام وقوف در عرفات به زهری فرمود:

«تعداد مردم را چقدر حدس می‌زنی؟ پاسخ داد: چهار هزار و پانصد هزار. همگی با اموال خود به زیارت آمده و به درگاه حق می‌نالند. فرمود: «چقدر ضججه‌ها و ناله‌ها بسیار و حاجی کم است!»<sup>۳۱</sup> زهری تعجب کرد. حضرت فرمود: صورتت را نزدیک من آور. آنگاه دست بر صورتش مالید و فرمود: بنگر، زهری می‌گوید: دیدم همه میمون‌اند. تنها در میان هر ده هزار نفر یک انسان مشاهده کردم.»<sup>۳۲</sup>

آنان که به عزم زیارت کوی محبوب و به شوق دیدار روی معشوق «اهل و مال و فرزند فرو گذاشتند و خطر بادیه احتمال کردند و بندهوار قصد حضرت کردند... در این عبادت ایشان را کارها فرمودند که هیچ عقل بدان راه نیابد.»<sup>۳۳</sup>

آری در این سفر پر خطر- که وسواسان خناس به رهزنی می‌پردازند - آن چه هست، مفارقت اهل و وطن است و آن چه باید باشد، مهاجرت شهوات و خلیقات زشت و خود پرستی و خودنگری است. این مهاجرت از بیت نامعمور ابدان، به سوی بیت معمور ارواح و فرشتگان است.



در این سفر پر خطر- که وسواسان خناس به رهزنی می‌پردازند - آن چه هست، مفارقت اهل و وطن است و آن چه باید باشد، مهاجرت شهوات و خلیقات زشت و خود پرستی و خودنگری است. این مهاجرت از بیت نامعمور ابدان، به سوی بیت معمور ارواح و فرشتگان است.

حاجی باید بداند که عزم خود را بر امری خطیر جزم کرده و باید همهٔ مخاطرات آن را به جان خریدار گردد.



حاجی باید بداند که عزم خود را بر امری خطیر جزم کرده و باید همهٔ مخاطرات آن را به جان خریدار گردد. در این راه کسی موفق و کامیاب می‌شود که از همتی عالی برخوردار باشد.

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند

در این راه باید نیت انسان، خالص و تنها لَوْجِهِ الله باشد. باید کوشید که از ریا - یعنی خودنمایی دیداری - و سُمعه - یعنی خود نمایی شنیداری - کاملاً به دور بود.

هر کسی - به ویژه حاجی - باید بداند که در بارگاه معشوق مطلق و در آستان حضرت حق، تنها قصد و عملی پذیرفته است که خالص باشد.

چه زشت و ناروا و چه ناسپاسی و بی‌پروا و چه بی‌ارزش و بی‌بهاست که شخص رویش به بارگاه مَلِکِ مطلق و دلش متوجه کلبهٔ دنیا پرستان بی‌روح و بی‌رمق باشد!

روی به محراب نمودن چه سود دل به بخارا و بتان طراز!

ایزد ما وسوسهٔ عاشقی از تو پذیرد، نپذیرد نماز؟

حاجی می‌خواهد از این خاکدان فانی بگذرد و در عالم جاودان و فضای روحانی گام نهد. پس جا دارد که از همهٔ تعلقات بگذرد و تمام شواغل را از خود دور کند و دل از هر چه جز اوست، برکند و قبل از آن که به موت اضطراری بمیرد، خود را به موت اختیاری بمیراند و اعلا را با ادنا معامله نکند که معامله‌ای است بر زیان و داد و ستدی است که هم برای دنیا و هم برای عقبا سراسر خسران. موت اختیاری چیزی نیست جز حیات حقیقی و همان حیات طیبی که قرآن کریم و فرقان حکیم از آن خبر داده است.<sup>۳۴</sup>

به جان بمیر و به دل زنده گرد و دائم مان که جان زنده دلان را ز مرگ ناید باک

حاجی باید به چشم دل بنگرد و به گوش جان بشنود که سفر حج «بر وجهی بر مثال سفر آخرت نهاده‌اند که در این سفر، مقصد «خانه» است و در آن سفر، «خداوند خانه». پس، از مقدمات و احوال این سفر، باید که احوال آن سفر یاد گیرد. چون اهل و دوستان را وداع کند، بداند که این بدان وداع ماند که در سكرات مرگ خواهد بود و چنان باید که پیشین<sup>۳۵</sup> دل از همهٔ علایق فارغ کند. پس بیرون شود، چنان که اندر آخر عمر، دل از همهٔ دنیا فارغ کند و گرنه سفر بر وی منغص بود.<sup>۳۶</sup>



در روایتی از پیامبر خدا ﷺ نقل شده که: «هر کس دنیا و آخرت را می‌خواهد، باید رهسپار سفر زیارت کعبه شود.»<sup>۳۷</sup>

فیض در شرح آن می‌گوید: «علت این است که در این سفر، از راه تجارت به مال، هم از راه عبادت، مقام و از راه تجارب، کمال و از راه تعارف و معارفه، جمال و از راه تقنن، نزهت و از راه تقرب به خدا، ثواب و پاداش، حاصل می‌شود.»<sup>۳۸</sup>

#### ۴. قطع علایق

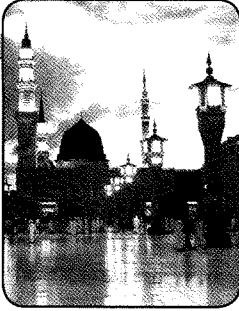
اکنون که حاجی از نردبان فهم و شوق بالا آمد و گام بر پله عزم نهاد، وقت آن است که قبل از آغاز مناسک حج، به قطع علایق پردازد؛ یعنی ردّ مظالم کند و به توبه خالص پردازد و خود را از همه گناهان بپیراید.

او باید بداند که هر یک از مظالم، به سان یکی از علایق و هر یک از علایق، به سان طلب کاری است که گریانش را گرفته و بر سرش فریاد می‌کشد که کجا می‌روی؟! آن پروردگار عالمیان و آن پادشاه پادشاهان که رهسپار بارگاهش و عازم زیارت کوی و دیارش شده‌ای، همان است که در خانه خویش فرمانش را ضایع کرده و دستوراتش را زیر پا نهاده‌ای! چگونه به خود اجازه می‌دهی که با این همه تعلقات و با این همه کدورات که ظاهر و باطن را فرو پوشیده، به محضرش بشتابی و او تو را بار دهد و دست رد به سینه‌ات نزند؟!

اکنون اگر از همتی عالی و نیتی متعالی برخوردار و اگر به قبول زیارت خود امیدواری، باید اوامرش را اطاعت کنی و مظالم را بازگردانی و از همه گناهان توبه کنی و دل را از توجه و التفات به آن چه پشت سر انداخته‌ای، بازداری و روی دل به جانب او آری. باید بدانی که اگر روی دل به غیر او داری، این حج تو حج نیست.

حج تو آن‌گاه حج است که همان‌گونه که روی سر به سوی کعبه داری، روی دل به سوی صاحب کعبه داشته باشی. اگر غیر از این باشد، هیچ بهره‌ای جز خستگی و کوفتگی و تلف مال و طرد از درگاه معبود، نخواهی داشت.

باید چنان دل را از وطن بر کنی که گویی جلای وطن کرده‌ای و هرگز به آن باز نمی‌گردی.



آری، اگر حاجی اینگونه به قطع تعلقات توفیق یابد، حالتی پیدا می‌کند که گویی از این جهان مهاجرت کرده و در جهان باقی تولدی نو یافته است. او اگر در بادیه سیر می‌کند، «باید بداند که بادیه قیامت درازتر و هولناک‌تر است و آن‌جا به زاد، حاجت بیشتر

است و چون هر چیزی که به زودی تباه خواهد شد، با خود برنگیرد - که داند که با وی بنماند و زاد بادیه را نشاید - همچنین هر طاعتی که به ریا و تقصیر آمیخته باشد، زاد آخرت را نشاید.»<sup>۳۹</sup> او باید وصیت نامه خود را بنویسد؛ چرا که مسافر و کالایش در معرض زوال است و تنها چیزی بی‌زوال و بر دوام است که اراده حق بر بقا و دوامش تعلق یافته است.

هنگامی که علایق دنیوی را قطع می‌کند، باید به یاد لحظاتی باشد که به خاطر سفر آخرت، قطع همه علایق می‌کند؛ چرا که دیر یا زود، نوبت آن سفر می‌رسد و سفر حج، نوعی آمادگی برای این سفر است.

آخرت، قرارگاه همگان و سرانجام همه جهانیان است. مبدا که حاجی از آن سفر پرخطر غافل شود و خود را به ظواهر دنیا مشغول سازد؛ چنان که اهل دنیا به ظاهر زندگی دانایند و از آخرت - که باطن زندگی است - غافل.<sup>۴۰</sup>

امام ششم علیه السلام از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که: «حج، یکی از دو جهاد است - و آن جهاد افراد ضعیف می‌باشد - و ضعیفا ما هستیم.»

هیچ عملی جز نماز برتر از حج نیست. در حج، نماز هست، ولی در نماز حج نیست.<sup>۴۱</sup> فیض در توضیح حدیث یاد شده، جهاد را دو قسم کرده است: جهاد دشمن ظاهر در میدان نبرد و جهاد دشمن باطن؛ یعنی نفس؛ چرا که نفس از ناراحتی بدنی و هزینه‌های مالی گریزان است. در حدیث آمده است که بزرگترین دشمن آدمی نفس اوست. این جهاد، جهاد اکبر است. رهبر بزرگ اسلام، پس از بازگشت از یکی از جنگ‌ها فرمود: از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر آمدم. از این رو، حج یکی از دو جهاد نامیده شده است. مقصود از ضعیفا کسانی است که امکانات جنگ با دشمن ظاهری برای آن‌ها فراهم نیست و امامان ما چنان بودند؛ چرا که دشمنان ظاهری دو قسم‌اند: یک قسم آن‌ها اینند که مدعی اسلام‌اند؛ ایشان بسیارند و جنگ با آن‌ها با نبودن عده و عده ممکن نیست. قسم دیگر کفارند که جنگ با آن‌ها تحت فرمان زمامداران جسور ممکن بود. اینان اهل جهاد اسلامی نبودند.<sup>۴۲</sup>

## گام‌های عملی و بدنی

تا اینجا سخن درباره‌ی طسی مراحل قلبی و دفع موانع درونی بود. اکنون سخن درباره‌ی کارهایی است که حاجی باید انجام دهد؛ آن هم به گونه‌ای که حج را آن گونه که باید و شاید لمس کند و مبادا که سرگرم ظواهر گردد و از روح پر فتوح اعمال - چه آنهایی که مقدمه است و چه آنهایی که ذی المقدمه - بازماند:

### ۱. برداشتن توشه و هزینه سفر

مهم این است که توشه سفر و هزینه این راه پرخطر حلال باشد و حاجی خود را از حرص و آز بپیراید و در پی حداکثر نباشد، بلکه به حداقل قناعت ورزد.

در این مرحله باید به یاد سفر خطرناک‌تر آخرت باشد که سفری است طولانی و توشه آن سفر، تقوا و پرهیزکاری است و هیچ توشه‌ای دیگر در آن مسافرت مفید فایده نخواهد بود. همان طور که در سفر حج، برخی از توشه‌ها در معرض ضایع شدن و از دست رفتن است، در سفر آخرت نیز، توشه اعمال ممکن است با شائبه ریا و سمعه و تقصیرات و قصورات، ضایع و تباه گردد.<sup>۴۳</sup>

آری «چون زاد راه از همه نوع‌ها ساخته کند و همه احتیاطی به جای آرد... و چون هر چیزی که به زودی تباه خواهد شد، با خود برنگیرد... همچنین هر طاعتی که به ریا و تقصیر آمیخته باشد، زاد آخرت را نشاید.»<sup>۴۴</sup>

### ۲. سوار بر مرکب

حاجی باید خدای را سپاس گوید که نعمت مرکب را برایش فراهم کرده تا با مشقتی کمتر و رنجی سبک‌تر، راه پرفراز و فرود کوی دوست را بییماید.

او باید بیندیشد که در سفر آخرت، مرکبش تابوت است؛ چرا که سفر حج، موازی سفر آخرت است. آیا خود را چنان می‌نگرد که گویا بر جنازه‌اش نهاده و به سوی گورستانش می‌برند؟! چرا نیندیشد که گویی مرده یا مرگش نزدیک است و از وطن مألوف به سوی وطن نامألوف می‌گریزد و از دیار الفت، در دیار غربت سکونت می‌گیرد؟!

چرا باور نکند که گویا سوار شدنش بر جنازه، قبل از سوار شدنش بر جَمَازَه و مقدم است بر نشستش در سیاره و طیاره؟!<sup>۴۵</sup>

حاجی دل باخته و معتمر بی قرار و دل شیفته «چون بر جمازه نشیند، باید که از جنازه یاد آرد که به یقین داند که مرکب وی، اندر آن سفر، آن خواهد بود و باشد که پیش از آن که از جمّازه فرود آید، وقت جنازه در آید، باید که این سفر وی چنان بود که زاد آن سفر را بشاید.<sup>۴۶</sup>

### ۳. جامهٔ احرام

هنگامی که حاجی جامهٔ احرام تهیه می کند، باید به یاد کفن و پوشیدن قطعات آن باشد؛ چرا که با نزدیک شدن به خانهٔ دوست، دو جامهٔ احرام را می پوشد و ممکن است سفرش ناتمام بماند و ناگزیر شود که از جامه‌های احرام بیرون آید و جامه‌های کفن بپوشد. او همانگونه که بیت الله را در لباسی دیگر و در زیّ و ارستگی و برتر، زیارت می کند، خدای را هم در سفر مرگ، با پوششی غیر از پوشش دنیا، دیدار می کند و چقدر، پوشش حاجیان با پوشش مردگان همانند است؟! نه لباس مسافران کعبه دوخته است و نه لباس مسافران آخرت.<sup>۴۷</sup>

آری، هنگام پوشیدن جامه‌های احرام، نوبت وابستگی سپری گشته و نوبت و ارستگی فرا رسیده است.

«چون جامهٔ احرام راست کند، تا چون نزدیک رسد، جامهٔ عادت بیرون کند و این، در پوشد - و این دو ازار سپید بود - باید که از کفن یاد کند که جامهٔ آن سفر نیز مخالف این جهان خواهد بود.»<sup>۴۸</sup>

### ۴. وداع وطن و هم وطن

حاجی باید در لحظهٔ وداع وطن و بستگان و اهالی وطن بداند که این سفر، سفر الی الله است و با سفرهای دنیوی فرق‌های بسیار دارد. او باید توجه کند که کجا می رود و چه می جوید و به دیدار که می رود؟ او به همراه هزاران زائر، راهی کوی پادشاه پادشاهان و رهسپار دیار خدای عالمیان شده است؛ همان‌ها که دعوت شدند و اجابت کردند و تشویق شدند و بر سرشوق آمدند، و چون به تکاپویشان واداشتند، قطع علائق را و گریز از خلائق را به جان و دل پذیرفتند و به خانه‌ای روی آوردند که خدایش تکریم کرده و شأنش را بزرگ

شمرده و قدرش را رفعت بخشیده و دیدار بیت را مقدمه دیدار صاحب بیت شمرده تا به لطف و عنایت او به آرزوی خود برسند و با دیدار نایل آیند و بر قلعه سعادت نشینند، و دل را به امید وصول و قبول مشغول دارند و شیفته اعمال ظاهری و مال و منال نشوند. بلکه به فضل محبوب اعتماد کنند و به تحقق وعده‌های او امید وار شوند و بدانند که اگر بمیرند و به مقصد نرسند، اجرشان با خداست.<sup>۴۹</sup>

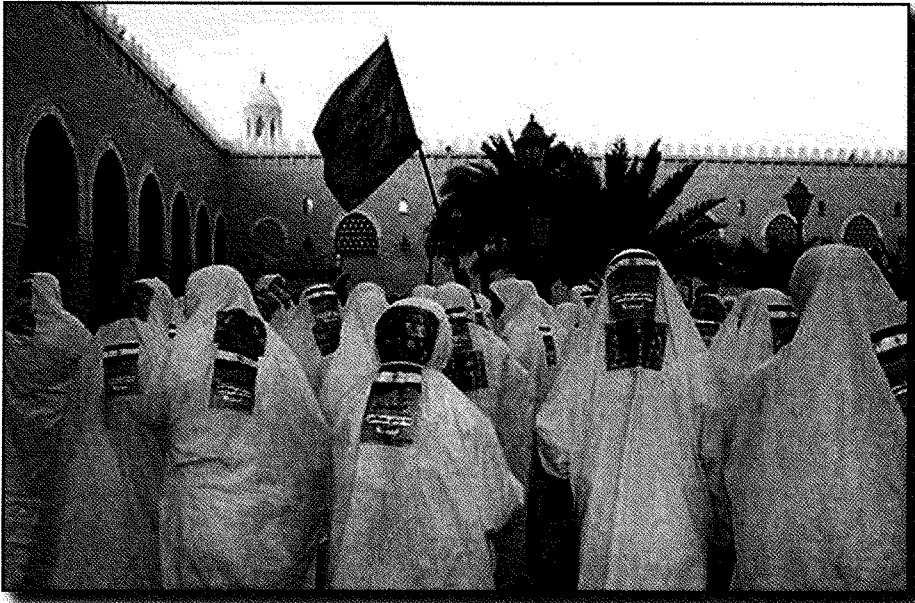
و او هرگز زحمات مخلصانه بندگان را بی اجر و مزد نمی گذارد.<sup>۵۰</sup> آن که دلی دارد شیفته یار و سینه‌ای دارد مالامال از سوز و گداز و نا آرام و بی قرار، «چون عقبات و خطرهای بادیه بیند، باید که از منکر و نکیر و عقارب و حیات گور یاد آرد، که از لحد تا حشر بادیه‌ای عظیم خواهد بود با عقبه‌های بسیار و چنانکه بی بدرقه از آفت بادیه سلامت نیاید، همچنین از هول‌های گور سلامت نیاید بی بدرقه طاعت، و چنان که اندر بادیه از اهل و وطن و دوستان تنها ماند، در گور همچنین خواهد بود».<sup>۵۱</sup>

#### ۵. میقات و تلبیه و احرام

حاجی باید به هنگام تلبیه توجه کند که معنای آن، اجابت ندای معشوق است و باید بدان امید «لَئِيكَ» گوید که از او پذیرفته شود، نه این که به او بگویند، «لَا لَئِيكَ وَ لَا سَعْدِيكَ». او باید میان خوف و رجا باشد. او باید از حول و قوه خویش تبری جوید و به فضل و کرم معبود دل ببندد. تلبیه آغاز کار است. اینجا پرتگاه خطر است. مباد که حاجی همین جا سقوط کند و تا آخر مهجور و محروم ماند. سفیان بن عینه می گوید: «امام سجاد، هنگامی که جامه احرام پوشید و بر مرکب نشست، رنگش به زردی گرایید و بر اندامش لرزه افتاد و نتوانست «لَئِيكَ» بگوید.

گفتند: چرا لَئِيكَ نمی گویی؟ فرمود: می ترسم پروردگارم به من بگوید: «لَا لَئِيكَ وَ لَا سَعْدِيكَ». همین که لَئِيكَ گفت، بی هوش شد و از بالای مرکب بر زمین افتاد! او تا پایان اعمال حج، اینگونه حالاتش تکرار می شد.»

ابوسلیمان دارانی جرأت نمی کرد لَئِيكَ گوید: سرانجام بی هوش شد و چون به هوش آمد، گفت: خدای متعال به موسی وحی کرد که به ستمگران بنی اسرائیل بگوید که یادش نکنند؛ زیرا هر ظالمی که او را یاد کند، او نیز به لعنت یادش می کند. من شنیده‌ام که هر کس



حج بی رویه کند و لَبَّيْكَ گوید، خدا به او می گوید: «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ»، مگر این که همه حقوق را ادا کند. من ایمن نیستم که جواب رد بشنوم. حاجی باید به وقت تلبیه توجه کند همان ندایی را پاسخ می دهد که در قرآن آمده است.<sup>۵۲</sup>

او باید به یاد نفخ صور و برخاستن مردگان از قبور و ازدحام ایشان در عرصه های قیامت و روز نشور باشد و بداند که در آن روز، برخی مردود و برخی مقبول اند؛ برخی مقرب و برخی مطرودند و برخی میان خوف و رجا و در حالت اضطراب و اطمینان واله و سرگرداندند - مگر نه حاجی نیز در حالتی از خوف و رجا و در تردیدی میان بیم و امید است و نمی داند که حجتش به اتمام می رسد یا نه و اگر به اتمام رسد، آیا پذیرفته در گاه و مقبول بارگاه می شود، یا نه؟<sup>۵۳</sup>

حاجی باید از جامه کدورت غفلت به در آید و با جامه نورانیت عبرت، خود را متلبس کند و بداند که «چون لَبَّيْكَ زدن گیرد، بداند که این، جواب ندای حق است و روز قیامت، همچنین ندا به وی خواهد رسید. از آن هول، باز اندیشد و باید که به خطر این ندا، مستغرق

باشد و علی بن الحسین علیه السلام در وقت احرام، زرد روی شد و لرزه بر وی افتاد، و لیبیک نتوانست زد... ابوسلیمان (نیز) ... لیبیک نگفت، تا میلی برفت و بی هوش شد!»<sup>۵۴</sup>

آری، آن‌جا که مسندنشینان عصمت و جواهر دریای خروشان عترت، چنان‌اند که در حال احرام و به هنگام زمزمه تلبیه، سر از پانمی‌شناسند، تکلیف امثال ابوسلیمان‌ها روشن است.

جایی که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد!؟

فقیه اهل مدینه؛ مالک بن انس - که مذهبی از مذاهب به او منسوب است - در وصف صادق گلستان عترت و برافشاننده شمیم جانفزای خاندان عصمت و طهارت، می‌گوید:

«هرگاه نام پیامبر خدا را بر زبان می‌آورد، رنگارنگ می‌گشت. سالی توفیق یافتم که با او حج کنم. همین که بر مرکب نشست و خواست تلبیه کند، صدایش در گلویش ماند، تا آن‌جا که نزدیک بود بر زمین افتد. گفتم: ای یادگار رسول و ای زادهٔ بتول، چاره‌ای نیست. باید لیبیک بگویی! فرمود: چگونه جسارت کنم و لیبیک بگویم؟ می‌ترسم بگویم: «لا لیبیک و لا سعَدیک»»<sup>۵۵</sup>

## ۶. دخول مکه

هنگامی که حاجی وارد مکه می‌شود، باید توجه کند که در حرم امن الهی گام نهاده است و نباید سرگرم تماشای زرق و برق ظاهری و گشت و گذار بازارها و طواف فروشگاه‌ها شود.

او باید امیداور باشد که در حرم امن الهی از کیفر و عذاب و عقاب و عتاب، مصونیت می‌یابد و بترسد که مبادا بر بساط قریش راه ندهند و او را نومید و سزاوار رانده شدن از بارگاه شناسند. در عین حال، همواره باید چراغ امید را در سینهٔ خود روشن نگاه دارد؛ چرا که دریای لطف و کرم خروشان و شرافت کعبه بی‌پایان و طنین نالهٔ بندگان مستجیر در فضای بیکران عالم هستی شتابان است.<sup>۵۶</sup>

ابان بن تغلب می‌گوید: با امام به حق ناطق، جعفر بن محمد صادق علیه السلام هم سفر بودم. همین که به حرم رسیدیم، پاها را برهنه کرد و داخل حرم شد. من نیز چنین کردم. فرمود: هر که از روی تواضع چنین کند خدای متعال صد هزار گناهِش را محو و صد هزار حسنه برایش ثبت می‌کند و صد هزار حاجتش را برمی‌آورد.<sup>۵۷</sup>



و باقر علوم اولین و آخرین و پنجمین گوهر امامت و ولایت اسلام و مسلمین فرمود: «هر کس با آرامش و وقار داخل مکه شود، گناهایش آمرزیده می‌شود.»<sup>۵۸</sup>

#### ۷. دیدار بیت

هنگامی که چشم حیرت زده حاجی به کعبه می‌افتد و آتش شوق وصال در دلش شعله ور می‌شود، باید چنان باشد که گویی به جای خانه، صاحب خانه را و به جای سفره، میزبان را تماشا می‌کند. او باید در آن حالت، بر اوج تعظیم نشیند و امیدوار باشد که به دیدار معشوق نایل می‌گردد. او باید خدای را سپاس گوید که او را به میهمانی پذیرفته و بر خوان احسانش نشانده و در صف زائرانش جای داده است.

او باید به یاد آورد همانگونه که حاجیان به سوی کعبه شتابانند، در قیامت نیز بهشتیان به سوی بهشت، خرامان‌اند و همان طور که در قیامت، دست رد بر سینه برخی می‌زنند و آن‌ها را از بهشت می‌رانند، در اینجا نیز برخی رفوزه و مردودند.

در حالت دیدار کعبه نباید از احوال آخرت و تبعات و عقبات آن غافل بود.<sup>۵۹</sup>

کسی که وارد حرم می‌شود، باید غسل کند و با آرامش حرکت کند و چون وارد مکه می‌شود و چشمش به بیت می‌افتد، خدای را حمد کند.<sup>۶۰</sup>

#### ۸. طواف و استلام و سعی

طواف، در حکم نماز است. در حال طواف باید قلب انسان مالا مال از شوق و محبت و خلوص و صفای نیت باشد



هنگامی که چشم حیرت زده حاجی به کعبه می‌افتد و آتش شوق وصال در دلش شعله ور می‌شود، باید چنان باشد که گویی به جای خانه، صاحب خانه را و به جای سفره، میزبان را تماشا می‌کند. او باید در آن حالت، بر اوج تعظیم نشیند و امیدوار باشد که به دیدار معشوق نایل می‌گردد. او باید خدای را سپاس گوید که او را به میهمانی پذیرفته و بر خوان احسانش نشانده و در صف زائرانش جای داده است.

و بداند که این طواف، همانند طواف فرشتگان بر گرد عرش است. مقصود از طواف، طواف بدن بر گرد در و دیوار کعبه نیست، بلکه مقصود، طواف دل، پیرامون یاد معشوق است که به نام او آغاز و به یاد او ختم می‌کند.

کعبه یک سنگ نشان است که حاجی را از طواف ظاهر به سوی طواف دل می‌برد و او را به سیر و سیاحت در عالم ملکوت وا می‌دارد. طواف، گذرگاهی است که انسان را از عالم شهادت به عالم غیب می‌برد و انسان را هم‌نشین فرشتگان می‌کند تا به تماشای بیت معمور نشیند.

مقصود از استلام حجرالاسود، بیعت با خدا و التزام به طاعت و بندگی است و کسی که استلام می‌کند، باید عزم خود را بر اطاعت جزم کند و بیعت خود را هرگز نشکند؛ چرا که به فرمایش پیامبر گرامی و رسول مکرم: حجرالاسود، دست راست خدا در روی زمین است که با آن، با بندگان خود مصافحه می‌کند؛ همانگونه که شخص با برادر خود مصافحه می‌کند.<sup>۶۱</sup>

آویختن به جامه کعبه و چسبیدن به مُلتَزَم<sup>۶۲</sup>، برای طلب قرب و تبرک و پناه جستن از آتش دوزخ است.

سعی میان صفا و مروه، همانند رفت و آمد شخص بر آستان ملسوک است برای اظهار خلوص در خدمت و به امید شمول رحمت.<sup>۶۳</sup>

آری «طواف و سعی، بدان ماند که بیچارگان به درگاه ملوک شوند، و گردِ کوشکِ مَلِکِ همی گردند، تا فرصت یابند که حاجت خویش را عرضه کنند و در میان همی شوند و همی آیند و کسی را می‌جویند که ایشان را شفاعت کند و امید می‌دارند که مگر ناگاه چشم مَلِکِ برایشان افتد و به ایشان نظری کند و میان صفا و مروه بر مثال آن میدان است.»<sup>۶۴</sup>

## ۹. وقوف عرفات و مشعر

در عرفات، ازدحام جمعیت و سرو صدا و رنگ‌ها و زبان‌ها و مذاهب مختلف بسیار چشمگیر است. پیروان هر مذهبی از پیشوایان خود پیروی می‌کنند. گویی صحرای عرفات صحرای محشر است و گویی امت‌های مختلف، پیامبران و امامان خود را دنبال می‌کنند تا از شفاعت آن‌ها برخوردار شوند و همگی در حالت بیم و امید به سر می‌برند.

بنابراین، حاجی با مجسم کردن عرصه مخوف محشر، باید حالت تضرع و ابتهال پیدا کند تا در زمره اهل رحمت قرار گیرد و امید به قبول طاعات و عبادات در دلش تقویت شود. عرفات، موقفی شریف و محل نزول رحمت است. این موقف، خالی از ابدال و اوتاد و بندگان وارسته و صالحان و صاحب دلان نیست.

اگر همت‌ها هماهنگ و دل‌ها متضرع و دست‌ها به درگاه حق بلند و گردن‌ها کشیده و دیده‌ها به سوی آسمان خیره گردد، آرزوها برآورده و رحمت نازل می‌شود و نباید بدگمان بود؛ چرا که گفته‌اند: بزرگترین گناه آن است که انسان در عرفات حضور یابد و گمان کند که آمرزیده نشده است. همین که عده‌ای از وارستگان در جمع حاجیان حضور دارند، بزرگترین امتیاز است و می‌توان گفت: سرّ حج همین است و به همین جهت است که پیامبر اعظم ﷺ فرموده است: «الْحَجُّ عَرَفَةٌ».

اگر در آن سرزمین صفا و معرفت و در آن دیار وفا و قربت، همه دل‌ها یکی شود و کاروانی بی‌چند و چون از دل‌ها متوجه حق گردد، محال است که بندگان از فیض رحمت حق محروم شوند.

در مشعر، حالتی دیگر فرا می‌رسد. اینجا مولا به بنده توجه می‌کند؛ چرا که او را در حرم خود می‌پذیرد. مگر نه این است که عرفات، حرم نیست و مشعر حرم است؟ آنگاه که حاجی در عرفات بود، از حرم امن الهی طرد شده بود. اکنون که به مشعر آمده، مولا در حرم خویش پذیرای قدم او شده است و چه لطفی از این بالاتر و چه بنده نوازی از این برتر! اهل سنت، وقوف در مشعر را واجب نمی‌دانند! چرا؟!

مگر نه، در اینجا نسیم رحمت می‌وزد و بنده سرگشته اذن می‌یابد که وارد حرم دوست شود و در آن جا لحظاتی بیاساید و در آن فضای معنوی، زیر آسمان پرستاره، در دل شب به تهجد پردازد و فضای دل و جان را از غیر خدا تهی گرداند؟!<sup>۶۵</sup>

غزالی، نه تنها در «احیاء العلوم»، بلکه در «کیمیای سعادت» خویش هم از کیمیای مشعر صرف نظر کرده و درباره عرفه گفته است: «اما وقوف به عرفه و اجتماع اصناف خلق از اطراف عالم و دعا کردن ایشان به زبان‌های مختلف، به عرصات قیامت ماند که همه خلایق جمع شده باشند و هر کسی به خویشتن مشغول و متحیر میان ردّ و قبول».<sup>۶۶</sup>

## ۱۰. رمی جمرات

هنگامی که حاجی بر جایگاه رمی جمرات قرار می‌گیرد، باید بداند که آن‌جا، جای اظهار رقیّت و عبودیت است. در اینجا باید عقلانیت و نفسانیت را کنار نهاد و با ابراهیم خلیل علیه السلام هماهنگ شد که چون شیطان او را کمین کرد تا به فتنه و شبهه‌اش بیندازد، به فرمان خدای متعال، به او سنگ انداخت و از خود دورش کرد.

ممکن است فکر کنی که ابراهیم در معرض حیلۀ شیطان بود و او را با سنگ از خود دور کرد. من که در معرض حیلۀ شیطان نیستم، چرا به او سنگ بیندازم؟! ولی باید بدانی که همین خاطره، از خاطرات شیطانی است.

او به تو وانمود می‌کند که سنگ انداختن به سوی ستون‌های معهود، کاری است بیهوده و عملی است بی‌معنی و بازیچه‌ای بیش نیست.

اینجاست که باید او را از خود برانی و فریب و سوسه‌های او نخوری و برای سرکوب او، رمی جمرات را به قصد قربت و از روی خلوص نیت انجام دهی و بدانی که در حقیقت، سنگ‌ریزه‌ها را به صورت شیطان می‌زنی و بدون دخالت دادن نفسانیات و عقلانیات، به امتثال امر خدا می‌پردازی.<sup>۶۷</sup>

آری مقصود از رمی جمرات «اظهار بندگی است، بر سبیل تعبد محض و نیز تشبّه به ابراهیم خلیل علیه السلام که در آن جایگاه، ابلیس پیش وی آمده است، تا وی را در شبهتی افکند، سنگ در وی انداخته است. پس اگر در خاطر تو آید که: شیطان وی را پیدا آمد و مرا نیامد، بیهوده سنگ چرا اندازم؟ بدان که این خاطر، تو را از شیطان پیدا آمده است. سنگ بینداز، تا پشت وی را بشکنی که پشت وی بدان شکسته شود که تو بنده‌ای فرمان بردار باشی و هر چه تو را گویند، چنان کنی و تصرف خویش در باقی کنی و به حقیقت، بدان که بدین انداختن سنگ، شیطان را مقهور می‌کنی.»<sup>۶۸</sup>

## ۱۱. قربانی

قربانی وسیلهٔ تقرّب به خدای متعال است. حاجی باید معتقد باشد که به هر جزئی از اجزای قربانی، جزئی از اجزای وجودش از آتش دوزخ آزاد می‌شود؛ بنابراین، هر چه قربانی بیشتر و اجزایش فراوان‌تر باشد، آزادی از آتش دوزخ فراگیرتر است.<sup>۶۹</sup>

خاتم پیامبران به بانوی دو جهان دستور داد که خود شاهد ذبح قربانی‌اش باشد؛ چرا که با ریخته شدن اولین قطرهٔ خون آن، هر گناه و خطایی بخشوده می‌شود.<sup>۷۰</sup>

## ۱۲. آخرین سخن

دربارهٔ حج، هر چه از زیبایی‌های ظاهری و اسرار باطنی گفته شود، کم است. «این مقدار اشارت کرده آمد از عبرت‌های حج، تا چون کسی راه این شناسد، بر قدر صفای فهم و شدت شوق و تمامی جدّ در کار، وی را امثال این معانی نمودن گیرد و از هر یکی نصیبی برگیرد، که حیات عبادت وی بدان بود و از حد صورت کارها فراتر شده باشد.»<sup>۷۱</sup>

با این همه، زیبایی کلام و حسن ختام، در کلام ششمین امام همام است که بنا به روایت مصباح الشریعه دربارهٔ اسرار بیش از هزاران هزار حج، از آن کانون اسرار و آن صاحب دانش سرشار و آن مظهر فضایل بی‌شمار نقل شده است. فیض به این روایت تبرک جسته و آن را در پایان بحث، به عنوان «ختامهٔ مسک» نقل کرده است.

آیا بر توصیه‌های دل‌نشین و رهنمودهای شیرین و آهنگین آن راز دان عبادات و آن نقاد سره و ناسرهٔ طاعت، حاجی باید دل را از هر مشاغل و حجابی پاک سازد و امورش را به آفریدگار واگذارد و در جمیع حرکات و سکناش بر او توکل کند و در برابر قضا و قدر او سر تسلیم فرود آورد و دنیا و اهل دنیا و آسایش را رها کند و حقوق بندگان را از گردن خود بردارد و برزاد و راحله و اصحاب و نیرو و جوانی و مال، اعتماد نکند؛ چرا که این‌ها ممکن است وبال و دشمن سرنوشت و مآل انسان شوند؛ زیرا هر کس در پی تحصیل خشنودی خدا باشد و به غیر او اعتماد کند، آن غیر، دشمنش خواهد شد، تا بداند که هیچ کس دارای حیل و قوتی نیست، مگر به عصمت و توفیق او.

حاجی باید به گونه‌ای خود را آماده کند که گویی امید بازگشت ندارد. او باید به حسن صحبت و گشاده رویی در رفاقت، خود را بیاراید و اوقات فریض را اهمیت دهد و سنت‌های نبوی

را پاس دارد و ادب و تحمل و صبر و شکر و مهربانی و سخاوت و ایثار را مد نظر قرار دهد. حاجی باید به آب خالص توبه، گناهانش را شست و بشو دهد و جامه صدق و صفا و خضوع و خشوع بر خود پوشد و از هر چه مانع ذکر خدا و حاجب طاعت اوست، مُحَرَّم گردد و تلبیسه اش به معنای اجابتی از روی صدق و صفا و خلوص و پاکی در دعا و نیایش باشد و به دستگیره محکم چنگ اندازد و با قلب خود، همراه فرشتگان بر گرد عرش طواف کند، همانگونه که با بدنش به همراه مردم بر گرد کعبه می چرخد.

حاجی باید به هنگام هروله از هوای نفس بگریزد و از حول و قوه خویش بیزاری جوید و چون به منا می رود، از غفلت و لغزش بیرون رود و چیزی که برایش حلال و سزاوار نیست، تمنی نکند و در عرفات به خطاهایش اعتراف نماید و با خدای یگانه تجدید عهد کند و به او تقرب جوید و در مزدلفه تقوا را بخواند و چون بر کوه بالا می رود با روح خویش تا ملاً اعلا عروج کند و هنگام قربانی گلوی هوای نفس و طمع را ببرد، با رمی جمرات خود را از شهوت و پستی و زشتی بپیراید و با تراشیدن سر، عیوب ظاهر و باطن را از نهاد خود بترشد و هنگام ورود به حرم، خود را در امان و محافظت معبود قرار دهد و از پیروی هوای نفس و دنباله روی خواسته ها، خود را دور سازد و هنگام دور زدن پیرامون کعبه، تعظیم صاحب خانه و عرفان جلال و سلطانش را در وجود خویش تحقق بخشد و استلام حجر را با خشنودی به قسمت ازلی و خضوع در برابر عزت بی مانند خدایی انجام دهد و در طواف وداع، با ما سوای حق وداع کند، و روان و عمق جان را برای لقای روز قیامت، به هنگام وقوف بر صفا، صفا بخشد و در مروه خود را در مرآی و منظر حق بداند و از اوصاف پاک برخوردار گردد و خود را متعهد بداند که تا قیام قیامت بر عهد خویش وفادار بماند.

حاجی باید بداند که خدای متعال، از میان همه عبادات و طاعات، حج را برای خود خواسته و تأکید کرده است که بر هر مستطیعی واجب است که یک حج برای او به جای آورد.<sup>۳۲</sup> پیامبر اعظم نیز سنت هایی را که در مناسک افزوده، همه و همه برای توجه به مرگ و قبر و بعث و قیامت و توجه به پیشی گرفتن نیکان به سوی بهشت و وامانده شدن بدان و سقوط آن ها در جهنم است؛ تا اهل خرد بیدار شوند و از بیراهه به راه آیند.<sup>۳۳</sup>

فیض پس از نقل روایت پر محتوای مصباح الشریعه، بحث اسرار و مهمات حج را که

مجموعه‌ای از اندیشه‌های او و غزالی است و منبعی جز قرآن و سنت معصومین ندارد، به پایان می‌رساند.

بی‌مناسبت نیست که سخن را با قصیده‌ای از ناصر خسرو - که حکیم الشعرایش خوانده‌اند و ترجمه گونه‌ای است از همان روایت - پیرامون اسرار حج به پایان بریم:

شاکر از رحمت خدای رحیم	حاجیان آمدند با تعظیم
زده لبیک عمره از تعظیم	آمده سوی مکه از عرفات
رسته از دوزخ و عذاب الیم	خسته از محنت بلای حجاز
بازگشته به سوی خانه سلیم	یافته حج و عمره کرده تمام
پای کردم برون ز حدّ گلیم	من شدم ساعتی به استقبال
دوستی مخلص و عزیز و کریم	مرمرا در میان قافله بود
زین سفر کردن به رنج و به بیم	گفتم او را بگوی چون رستی؟
فکرتم را ندامت است ندیم	تا ز تو بازمانده‌ام جاوید
چون تو کس نیست اندر این اقلیم	شادگشتم بدان که حج کردی
حرمت آن بزرگوار حریم؟	بازگو تا چگونه داشته‌ای
چه نیت کردی اندر آن تحریم؟	چون همی خواستی گرفت احرام
هر چه ما دون کردگار عظیم؟	جمله بر خود حرام کرده بدی
از سر علم و از سر تعظیم؟	گفت نی، گفتمش زدی لبیک
باز دادی چنانکه داد کلیم؟	می‌شنیدی ندای حق و جواب
ایستادی و یافتی تقدیم	گفت نی، گفتمش که در عرفات
به تو از معرفت رسید نسیم؟	عارف حق شدی و منکر خویش؟
در حرم همچو اهل کهف و رقیم	گفت نی، گفتمش چو می‌رفتی
در غم حرقت و عذاب جحیم	ایمن از شر نفس خود بودی



گفت نی، گفتمش جو سنگ جمار  
از خود انداختی برون یکسو  
گفت نی، گفتمش چو می کشتی  
قرب حق دیدی اول و کردی  
گفت نی، گفتمش چو گشتی تو  
کردی از صدق و اعتقاد و یقین  
گفت نی، گفتمش به وقت طواف  
از طواف همه ملائکین  
گفت نی، گفتمش چو کردی سعی  
دیدی اندر صفای خود کونین  
گفت نی، گفتمش چو گشتی باز  
کردی آن جا به گور مرخود را  
گفت از این باب هر چه گفتمی تو  
گفتم ای دوست پس نکردی حج  
رفته و مکه دیده آمده باز  
گر تو خواهی که حج کنی پس از این

همی انداختی به دیو رحیم  
همه عادات و فعل های ذمیم  
گوسپند از پی اسیر و یتیم  
قتل و قریان نفس دون لئیم؟  
مطلع بر مقام ابراهیم  
خویشی خویش را به حق تسلیم؟  
که دویدی به هروله چو ظلم  
یاد کردی به گرد عرش عظیم؟  
از صفا سوی مروه بر تقسیم  
شد دلت فارغ از جحیم و نعیم؟  
مانده از هجر کعبه دل به دونیم  
همچنانی کنون که گشته رمیم؟  
من ندانسته ام صحیح و سقیم  
نشدی در مقام محو مقیم  
محنت بادیه خریده به سیم  
این چنین کن که کردم ت تعلیم<sup>۷۴</sup>

## منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

امام خمینی (۱۳۷۹)، تحریر الوسیله، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.  
همو (۱۳۸۸)، تهذیب نفس و سیر و سلوک (آثار موضوعی، دفتر ۴۴) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم.

همو (۱۳۸۲)، شرح حدیث جنود عقل و جهل مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ هشتم.  
حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۸۶ق) وسائل الشیعه تصحیح عبدالرحیم ربانی، تهران، مکتبه اسلامیة چاپ دوم.

حمیدی، مهدی (۱۳۳۷)، بهشت سخن چاپ پیروز، چاپ دوم.  
صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۹۰ق) تحقیق سید حسن موسوی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم.

ضرابی، احمد (۱۳۸۸) با امام در مهمانی خدا، مؤسسه پیوند با امام، چاپ ششم.  
غزالی، ابو حامد امام محمد (۱۳۶۱) کیمیای سعادت، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی به کوشش حسین خدیو جم، چاپ اول؛

قمی، حاج شیخ عباس (۱۳۷۸)، مفاتیح الجنان، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ ششم.  
کاشانی، مولا محسن فیض (۱۳۸۳ق) المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی اکبر غفاری، قم دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم.

همو (۱۳۹۸ق) الشافی تصحیح مهدی انصاری قمی، تهران، دارلوح محفوظ، چاپ اول.  
همو (۱۴۰۴ق) الوافی، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

کلبینی، محمد بن یعقوب (۱۳۵۰) الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم.  
مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۹ق) بحار الأنوار (ج ۹۹) تهران، مکتبه اسلامیة، چاپ دوم.

مهدی زاده، مرجانه (۱۳۸۸) فطرت در قرآن و احادیث با رویکردی به نظر امام خمینی، متین شماره ۴۴، صص ۱۷۶ - ۱۵۱

یزدی، سید محمد کاظم (۱۳۸۰) العروة الوثقی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.

بی نوشت ها:

۱. کتاب کیمیای سعادت وی که به زبان فارسی سلیس و روان نگاشته شده، ترجمه گونه‌ای است از همان کتاب و به همین جهت است که فواید و نفایص آن، در این کتاب هم انعکاس یافته است.
۲. سبط بن جوزی حنبلی در صفحه ۳۶ از کتاب تذکره خویش تصریح کرده است که کتاب مزبور از غزالی است. (باورقی کتاب المحجة البيضاء ص ۲)
۳. غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۱
۴. همان.
۵. در تدوین این مقدمه، از مقدمه فیض بر محجه و مقدمه مصلح محقق آن، مرحوم علی اکبر غفاری استفاده شده است.
۶. قال النبی ﷺ: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحْجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَلَيْمَتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا» (المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۱۴۵).
۷. آل عمران (۳): ۹۷
۸. در مورد خمس اجازه داده‌اند که سالیانه پرداخته شود (امام خمینی ۱۳۷۹، ص ۲۸۲).
۹. غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۱۸
۱۰. یزدی ۱۳۸۰، ص ۶۸۷
۱۱. کاشانی ۱۳۸۳. ج ۲، صص ۱۴۵ و ۱۴۶
۱۲. غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۷
۱۳. «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (نساء: ۱۰۰).
۱۴. امام خمینی ۱۳۸۸، ص ۲۰۳
۱۵. ضرابی ۱۳۸۸، ص ۱۱
۱۶. امام خمینی ۱۳۸۲، ص ۷۹
۱۷. مهدوی زاده ۱۳۸۸، صص ۱۷۲ و ۱۷۳

۱۸. «مَنْ حَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَدْ حَلَّ عُقْدَةً مِنَ النَّارِ مِنْ عُنُقِهِ، وَ مَنْ حَجَّ حَجَّتَيْنِ لَمْ يَزَلْ فِي خَيْرٍ حَتَّى يَمُوتَ، وَ مَنْ حَجَّ ثَلَاثَ حَجَجٍ مُتَوَالِيَةً ثُمَّ حَجَّ أَوْلَمَ يَحْجُ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مُدْمِنٍ مِنَ الْحَجِّ». صدوق ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۵۳
۱۹. «ضَمِنْتُ لِسَيِّئَةِ الْجَنَّةِ... وَ رَجُلٌ خَرَجَ حَاجًّا فَمَاتَ فَلَهُ الْحَجُّ...» حر عاملی ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۲۵۱
- ب ۲: ابواب آداب السفر إلى الحج، ح ۷
۲۰. «جَعَلَهُ اللَّهُ سَبِيًّا لِرَحْمَتِهِ، وَ وُصِّلَةَ إِلَى جَنَّتِهِ... إِيْرَاجًا لِلتَّكْبِيرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا لِلتَّدْلِيلِ فِي نُفُوسِهِمْ». (نهج البلاغه، خطبه ۹۲)
۲۱. «ذَلِكَ بَأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيْسِينَ وَ رُهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (مانده: ۸۲)
۲۲. «أَبْدَلْنَا بِهَا الْجِهَادَ وَ التَّكْبِيرَ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ».
۲۳. «وَ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الرُّكْعِ السُّجُودِ» (حج: ۲۶)
۲۴. «وَ عَهَدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكْعِ السُّجُودِ» (بقره: ۱۲۵)
۲۵. «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» (بقره: ۲۰۰)
۲۶. «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ \* أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (بقره: ۲۰۱ و ۲۰۲).
۲۷. «فَهَيْسَى يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ وَ هَيْسَى صَبْرْتُ عَلَيَّ حَرَّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظْرِ إِلَيَّ كَرَامَتِكَ».
- قمی ۱۳۷۸، ص ۱۱۳
۲۸. غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۳۸

٢٩. لا تفهمن من لفظة النظر إلى وجه الله سبحانه حيث ما قيل في الكتاب والسنة وغيرها النظر بعين الرأس وإلى الوجه كالوجه - تعالى الله عن ذلك - بل له معنى آخر يعرفه الراسخون في العلم.

كاشاني ١٣٨٣ق، ج ٢، ص ١٩/١

٣٠. غزالي ١٣٦١، ج ١، صص ٢١٨ و ٢١٩

٣١. «مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقَلَّ الْحَجِيجَ».

٣٢. مجلسي ١٣٩٨ق، ج ٩٩، ص ٢٥٨

٣٣. غزالي ١٣٦١، ج ١، ص ٢٣٧

٣٤. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً وَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ٩٧).

٣٥. نخست، ص ٢٩

٣٦. غزالي ١٣٦١، ج ١، ص ٢٣٨

٣٧. «مَنْ أَرَادَ دُنْيَاً وَآخِرَةً فَلْيُؤْمَمْ هَذَا الْبَيْتَ».

كاشاني ١٤٢٥ق، ج ٢، ص ١١٢٤

٣٨. «وذلك لأنه يكتسب بهذا السفر المال بالتجارة والجاه بالعبادة والكمال بالتجارب والجمال بالتعارف والزاهة بالتفنن والثواب بالتقرب إلى الله». همان.

٣٩. غزالي ١٣٦١، ج ١، ص ٢٣٩

٤٠. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم: ٧).

٤١. «هُوَ أَحَدُ الْجِهَادِينَ هُوَ جِهَادُ الضَّعْفَاءِ وَنَحْنُ الضَّعْفَاءُ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنَ الْحَجِّ إِلَّا الصَّلَاةُ وَفِي الْحَجِّ لَهَا هُنَا صَلَاةٌ وَلَيْسَ فِي الصَّلَاةِ قِبَلِكُمْ حَجٌّ».

كليني ١٣٥٠، ج ٤، ص ٢٥٤، ح ٧  
٤٢. «الجهاد جهادان: جهاد مع العدو الظاهر و جهاد مع العدو الباطن و هو النفس، كما ورد في الحديث: أعدى عدوك نفسك التي بين

جنبيك و هو الجهاد الأكبر، كما قال رسول الله ﷺ: لما رجع من بعض غزواته: رجعنا من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر، و الحج جهاد مع النفس، لأنها تأتي إتعاب البدن و إنفاق المال و لهذا سماه أحد الجهادين و الضعفاء هم الذين لايتأتى لهم مقاومة العدو الظاهر، كما ينبغي و أئمتنا ﷺ كانوا كذلك و لذا قال: و نحن الضعفاء، و إنما قلنا إنهم كانوا كذلك، لأن العدو الظاهر كانوا يومئذ صنفين: صنف كانوا يدعون الإسلام و هم كانوا أكثر من أن يمكن منهم المقاومة مع فلة الأنصار، و صنف كانوا من الكفار ولكن الجهاد معهم إنما كان يتأتى لمن كان تابعا لأئمة الجور الغير العارفين بوظائف الجهاد و لا العالمين بها». كاشاني، ١٤٠٤ق، ج ٢، ص ٤١ باب فضل الحج و العمرة.

٤٣. كاشاني ١٣٨٣ق، ج ٢، ص ١٩٩

٤٤. غزالي ١٣٦١، ج ١، ص ٢٣٩

٤٥. كاشاني ١٣٨٣ق، ج ٢، صص ١٩٩ و ٢٠٠

٤٦. غزالي ١٣٦١، ج ١، ص ٢٣٩

٤٧. كاشاني ١٣٨٣، ج ٢، ص ٢٠٠

٤٨. غزالي ١٣٦١، ج ١، ص ٢٣٩

٤٩. «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (نساء: ١٠٠).

٥٠. كاشاني ١٣٨٣ق، ج ٢، ص ٢٠٠

٥١. غزالي ١٣٦١، ج ١، ص ٢٣٩

٥٢. «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تَوْكُ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (حج: ٢٧).

٥٣. كاشاني ١٣٨٣ق، ج ٢، ص ٢٠١

٥٤. غزالي ١٣٦١، ج ١، صص ٢٣٩ و ٢٤٠

۵۵. «كَيْفَ أَجْسُرُ أَنْ أَقُولَ «لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ» وَ  
 أَحْسَنِي أَنْ يَقُولَ عَزَّ وَجَلَّ لِي: «لَا لَيْتَكَ وَلَا  
 سَعْدَيْكَ». مجلسی ۱۳۹۸ق، ج ۹۹، ص ۱۸۲

۵۶. کاشانی ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۰۲

۵۷. «مَنْ صَنَعَ مِثْلَ مَا رَأَيْتَنِي صَنَعْتُ نَوَاضِعاً لِلَّهِ مِمَّا  
 اللَّهُ عَنْهُ مِائَةٌ أَلْفَ سَبْعِينَ وَ كَتَبَ لَهُ مِائَةٌ أَلْفَ حَسَنَةٍ  
 وَ بَنَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِائَةٌ أَلْفَ دَرَجَةٍ وَ قَضَى  
 لَهُ مِائَةٌ أَلْفِ حَاجَةٍ». مجلسی ۱۳۹۸ق، ج ۹۹،  
 ص ۱۹۲

۵۸. «وَمَنْ دَخَلَ مَكَّةَ بِسَكِينَةٍ وَ قَارَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذَنْبَهُ»  
 همان.

۵۹. کاشانی ۱۳۸۳ق، ج ۲، ص ۲۰۲

۶۰. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَظَّمَكَ وَ شَرَّفَكَ وَ كَرَّمَكَ  
 وَ جَعَلَكَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ هُدًى لِلْعَالَمِينَ».

مجلسی ۱۳۹۸ق، ج ۹۹، ص ۱۹۲

۶۱. «الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ يَمِينُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يُصَافِحُ بِهَا  
 خَلْقَهُ، كَمَا يُصَافِحُ الرَّجُلُ أَحَاهُ».

۶۲. موضعی است در فاصله میان در کعبه و حجر  
 الأسود که حاجیان در آن جا دعا می کنند.

۶۳. کاشانی ۱۳۸۳ق، ج ۲، صص ۲۰۲ و ۲۰۳

۶۴. غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴۰

۶۵. کاشانی ۱۳۸۳ق، ج ۲، ص ۲۰۴

۶۶. غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴۰

۶۷. کاشانی ۱۳۸۳ق، ج ۲، ص ۲۰۴

۶۸. غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۲۴۰ و ۲۴۱

۶۹. کاشانی ۱۳۸۳ق، ج ۲، صص ۲۰۴ و ۲۰۵

۷۰. «الشَّهْدَى ذَنْبٌ ذِيحَتِكَ فَإِنْ أَوْلَ قَطْرَةٌ مِنْهَا يَغْفِرُ  
 اللَّهُ بِهَا كُلَّ ذَنْبٍ عَلَيْكَ وَ كُلَّ خَطِيئَةٍ عَلَيْكَ».

مجلسی ۱۳۹۸ق، ج ۹۹، ص ۲۸۸

۷۱. غزالی ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴۱

۷۲. «هُوَ لِلَّهِ عَلِي النَّاسِ حَيْثُ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ  
 سَبِيلًا» (آل عمران: ۹۷).

۷۳. کاشانی ۱۳۸۳ق، ج ۲، صص ۲۰۷ و ۲۰۸

۷۴. حمیدی ۱۳۳۷، صص ۲۱۰ و ۲۱۱